

بررسی و تحلیل نقش و شخصیت زنان در «محبوب القلوب» میرزا

برخوردار بن محمود فراهی

اکبر صیادکوه^۱ و معصومه بهمه‌ای^{۲*}

چکیده

در میان آثار منثور کلاسیک بازمانده از دوره صفوی، «محبوب القلوب» برجستگی بیش‌تری یافته و با عنوان‌های «شمسه و قهقهه» یا «رعنا و زیبا» نیز شهره شد. در این اثر زنان نقشی برجسته دارند و این امر از نظر جامعه‌شناختی بر ارزش آن افزوده. روش پژوهش در این مقاله به شیوه توصیفی-تحلیلی و با ابزار کتابخانه‌ای می‌باشد. پس از مطالعه نسخه ۱۳۳۶ کتاب محبوب القلوب و استخراج موردهایی که زن در آن نقشی پذیرفته، بر اساس تعاریف شخصیت، مطالب طبقه‌بندی شد. در نزدیک به نیمی از مجموع ۸۳ حکایتی که در این کتاب وجود دارد، زنان با نقش اصلی یا فرعی، هم راز، مخالف، مثبت یا منفی حضور دارند. در مجموع، در ۱۹ حکایت نقش زن، مثبت و در ۲۰ حکایت منفی است. بنابراین، در این اثر هم به بعد منفی و هم بعد مثبت شخصیتی زن پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی: محبوب القلوب، نقش و شخصیت زن، دوره صفوی، میرزا برخوردار بن محمود ترکمان فراهی.

۱- دانشیار بخش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز.

۲- دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یاسوج.

*- نویسنده مسئول مقاله: m.bahmei6265@gmail.com

پیشگفتار

یکی از شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی معروف عصر صفوی، میرزا برخوردار بن محمود فراهی است که به «فراهی» شهره گردید و «ممتاز» تخلص می‌کرد. به گفته مرحوم صفا، فراهی «از نویسندگان و منشیان دوران شاه سلطان حسین (۱۱۰۵-۱۱۳۵) است که بخش آغازین عمر خود را در همان زادگاهش که فراه می‌باشد، گذراند و همان جا به کسب دانش و ادب پرداخت و خیلی زود به نویسندگی و شاعری روی آورد. سپس از فراه به مروشاه جهان رفت و به خدمت حاکم آن جا اصلان خان در آمد و دو سال در آن شهر به سر برد. پس از آن به اصفهان سفر کرد و ملازم و منشی حسن‌قلی خان قورچی‌باشی شاملو گردید و در این شهر نخستین بار مجموعه‌ای از حکایات را به نام «رعنا و زیبا» ترتیب داد و آنها را به قول خود «به زیورهای الوان نکات و استعارات» بیاراست. چنانکه مورد توجه اهل زمان گردید و همین توجه و تشویق او را بر آن داشت تا حکایت‌هایی نو بر آنچه بود، بیفزاید و آنها را بنابر ویژگی اخلاقی‌شان چند دسته کند.

چندی بعد در جنگ‌های سرحدی، کتاب محفل آرای وی بر اثر جنگ به غارت رفت و با آن که میرزا برخوردار حاضر شد هرچه برده‌اند به همان کتاب صلح کند و آن را پس بگیرد، موفق نشد. او بعد از مدتی در خوبوشان (قوچان کنونی) دیگر بار به گرد آوردن حکایت‌ها و تألیف دوباره آنها همت گماشت. (SAFA, 2010)

درباره تاریخ زایش و مرگ فراهی در منابع مربوط اندکی آشفتگی به چشم می‌خورد. ذکاوتی قراگزلو با دقت در این باره نظر مرحوم نفیسی را نادرست می‌پندارد که گفته است وی «در سال ۹۳۷ کتابی در تاریخ از آغاز تا زمان خود به نام «احسن‌الستیر» به زمان شاه اسماعیل اول نوشته است.» (Nafisi, 1965) به باور ذکاوتی قراگزلو آنچه هرمان اته و صفا در این باره گفته‌اند و در تاریخ آن حدود دو قرن اختلاف وجود دارد به واقعیت نزدیک‌تر است. هرمان اته در کتاب تاریخ ادبیات فارسی، وی را مربوط به دوران شاه سلطان حسین می‌داند. (Ette, 1977) بنابراین، تاریخ تولد میرزا برخوردار باید حدود سال ۱۰۰۰ ه. ق یا دهه نخست قرن یازدهم باشد تا با منشی‌گری او در دستگاه حکومت حسین‌قلی خان شاملو در اصفهان (وفات ۱۰۲۹ ه) سازگار درآید. به ویژه که بخشی از کتاب محبوب‌القلوب یا تحریر اول آن را که محفل آرا نام داشته، به نام همین شخص نوشته‌اند. بنابراین، از مجموع داده‌هایی که درباره میرزا برخوردار داریم، چنین برمی‌آید که دست کم تا حکومت شاه‌عباس دوم زنده بوده و بعید نیست تحریر اخیر کتابش در حدود ۱۰۵۰ ه. بوده باشد. (Zakavati, 1994)

از میرزا برخوردار فراهی تاکنون دو اثر شناخته شده که عبارتند از:

الف- احسن السیر: این کتاب به نقل از سعید نفیسی در سال ۹۳۷ در تاریخ از آغاز تا زمان خود به زمان شاه اسماعیل اول نوشته شده است. (Nafisi, 1965) در حالی که در هیچ یک از کتابهایی که به معرفی میرزا برخوردار پرداخته‌اند، سخنی از آن به میان نیامده است.

ب- محبوب القلوب: این کتاب، که می‌توان گفت موجب شهرت میرزا برخوردار فراهی شده، در هشت فصل سامان یافته است؛ یعنی یک مقدمه، پنج باب و یک خاتمه. از آنجا که در باب دوم داستان پرجاذبه شمس و قهقهه را آورده است، به همین سبب نام شمس و قهقهه بر این کتاب مانده است.

۱- دیباچه: در دیباچه کتاب، بعد از حمد و ستایش خداوند و پیامبر (ص) و ائمه (علیهم‌السلام)، سرگذشت مؤلف آمده و سبب تألیف کتاب را نیز شرح داده است.

۲- مقدمه: دارای پنج مقاله است در باب: تدبیر منازل، تهذیب نفس، آداب معاشرت و ضیافت، اکل و شرب و شکرگزاری نعمت‌های الهی که همراه با حکایاتی است متناسب با موضوع.

فصل پس از مقدمه دارای پنج باب است: باب نخست: در آداب معاشرت و قواعد سخن گفتن. باب دوم: در نیکوکاری و فواید اجتناب از مردم‌آزاری. باب سوم: در بیان تسلیم و رضا و کیفیت بخت و اقبال. باب چهارم: در بیان آداب مصاحبت و کیفیت رفتار با خلق. باب پنجم: در بیان قناعت و سخاوت و همت و بیان آفت حسد.

بخش آخر کتاب، پایین کتاب است که شامل حکایت رعنا و زیبا و بیان مکر زنان و مردان است. گفتنی است که از دیدگاه سبک‌شناسی، بیشتر نثرهای زمان صفوی، نثر فنی، مصنوع و متکلف است و تأثیر برخی از قواعد صرف و نحو زبان عربی هم چون شیوه جمع بستن و مطابقت موصوف و صفت در جمع بستن نیز کاملاً در نثر این دوره دیده می‌شود. خاتمی درباره چند و چون زبان این دوره چنین نوشته است:

«از اوایل قرن هشتم هجری، ضعف و سستی و عدم توجه به روان‌نویسی به اوج خود رسید. به گوه ای که مقدمات فساد در نثر فارسی در اوایل همین قرن آشکار شد. در نثر قرن هشتم تا دهم بسیاری از واژه های زیبا و شیرین فارسی و ضرب‌المثل‌های پرمعنی و دلنشین از یاد رفت. شیوه نگارش عربی رواج یافت و واژه های مغولی و جمله های مرکب عربی رایج شد. در قرن دهم با آغاز روزگار قدرت صفویان، نثر فارسی دورانی خاص را طی کرد.» (Khatami, 2001)

آرین‌پور، سستی ایجاد شده در نثر این دوره را از آثار حمله مغولان قلمداد می‌کند و می‌نویسد: «در فاصله سیصد ساله سقوط خوارزمشاهیان تا استقرار دولت صفویان، فرود و فرازهایی در نثر فارسی به چشم می‌خورد که بدون شک پیامد مصائب ناشی از حمله مغول و رواج فرهنگ مغولی است و مجموعه‌ای از لغات ترکی و مغولی را به همراه روحیه‌ای آمیخته با ناله و شکایت و بی‌اعتنایی به زندگی به ارمغان می‌آورد.» (Ariyanpoor, 2008)

اما در یک نگاه کلی یکی از پژوهندگان، نثر کتاب محبوب القلوب را از دیدگاه سبک‌شناسی، چنین معرفی کرده است:

«نثر میرزا برخوردار به ویژه در ابتدای فصل‌ها بسیار متکلف و مملو از استعارات دور و دراز و تتابع اضافات و نمونه‌ای از اطناب است. مهم‌ترین ویژگی‌های سبکی کتاب عبارتند از: استفاده از لغات عربی دشوار (تقریباً ۸۰ درصد از واژگان این کتاب را کلمات عربی تشکیل می‌دهد). استفاده از مثل‌های عربی و فارسی، بکار بردن کلمات مغولی و ترکی، استفاده از عناوین و القاب احترام‌آمیز، جمع بستن کلمات غیرعربی به شیوه‌ی عربی و استفاده از انواع آرایه‌ها و صنایع ادبی.» (Baziyar, 2013)

در سبک‌شناسی نثر شمیسا نیز، ذیل عنوان نثر مصنوع به کتاب محبوب القلوب اشاره‌ای کوتاه شده است:

«اما از کتاب‌هایی که تماماً به این شیوه نوشته شده‌اند، از همه معروف‌تر، عباس‌نامه وحید قزوینی و محبوب القلوب میرزا برخوردار ترکمان فراهی است.» (Shamisa, 1998)

برای آنکه خوانندگان ارجمند تصویری دقیق‌تر از سبک فراهی پیش روی داشته باشند، چند سطر از نوشته‌های وی را در زیر نقل می‌کنیم:

«محضر تمهید این مدعا را به مهر قاضی اندیشه رسانیده به خدمت قاضی شتافت و گفت: ای صدرنشین محکمه حقانیت و خدانشناسی که مسایل ارشاد سداد و تقوی از دقت طبع حقایق اندیشت منحل و احکام قواعد اوامر و نواهی به وساطت آگاه‌دلی‌های مفتی ذات مقدست مضبوط و مسجل است، پیوسته خضر رای ثواب‌نمایت دلیل راه‌جویندگان جاده مستقیم حق‌طلبی باد.» (Mirza Barkhordar, 1957)

درباره میرزا برخوردار ترکمان فراهی و کتاب محبوب القلوب، تاکنون پژوهش‌های زیادی انجام نگرفته است؛ مهم‌ترین پژوهش‌هایی که نگارنده از آن آگاهی یافت، چنین است:

۱- ذبیح‌الله صفا (۱۳۸۹) تنها به معرفی کوتاهی از میرزا برخوردار در کتاب تاریخ ادبیات در ایران بسنده کرده است.

۲- علیرضا ذکاوتی قراگزلو (۱۳۷۳) کتابی با عنوان «داستان‌های محبوب القلوب» فراهم آورده است که در آن به شرح کوتاهی از عبارت‌ها و حکایت‌های محبوب القلوب پرداخته است.

هم‌چنین، این پژوهنده در مقاله‌ای (۱۳۶۳) با نام «تصاویری از زندگی عصر صفوی بر اساس داستان‌های میرزا برخوردار فراهی» بر اساس متن اثر، به بررسی ویژگی‌های اجتماعی آن دوره پرداخته است.

۳- محمد معین (۱۳۷۱) در فرهنگ اعلام خود به معرفی کوتاهی از میرزا برخوردار، سال تولد و محل زندگی او پرداخته است.

۴- در برخی از منابع سبک‌شناسی، از جمله در سبک‌شناسی نثر شمیسا (۱۳۷۷) روی هم رفته، به چند و چون این کتاب اشاره‌ای کوتاه شده است. اما در هیچ پژوهشی به نقش و جایگاه زن در محبوب‌القلوب پرداخته نشده است. در جامعه ایران از دیرباز اندیشه‌هایی درباره زن رایج شده است که برخی از این اندیشه‌ها بدون هیچ‌گونه پژوهشی مورد پذیرش عوام و در برخی موردها مورد پذیرش خواص نیز واقع شده و به نوعی ریشه‌ای زرف در فرهنگ ایرانی اسلامی ما دوانیده است. هم‌چنین، مطالعات و پژوهش‌هایی در مورد کتاب‌های کلاسیک ادبی انجام شده و نتایج بدست آمده از آن گویای این مطلب است که زن و شخصیت او دست خوش اندیشه‌های عقب‌مانده است و جایگاه والای او در طول تاریخ دچار تزلزل بنیادی شده است. در میان کتاب‌های کلاسیک، «محبوب‌القلوب» میرزا برخوردار بن محمود فراهی به‌گونه‌ای بسیار چشمگیر به شخصیت و نقش زنان در جامعه پرداخته و کم‌تر داستان یا حکایتی در این کتاب می‌بینیم که زن در آن نقشی اساسی چه مثبت و چه منفی نداشته باشد. لذا، این پژوهش در راستای اثبات جایگاه واقعی زنان و نفی بسیاری از اندیشه‌های نادرست درباره آن‌ها ضرورت دارد.

ابزار و روش پژوهش

روش پژوهش در این مقاله به شیوه توصیفی-تحلیلی و با استفاده از ابزار کتابخانه‌ای می‌باشد. ابتدا کتاب محبوب‌القلوب نسخه ۱۳۳۶ به‌گونه کامل مورد مطالعه قرار گرفته و موردهایی را که زن در آن نقشی پذیرفته، استخراج شده است. سپس بر اساس نوع نقش مثبت و منفی یا فرعی و اصلی و یا پویا و ایستا طبقه‌بندی شد و بر اساس تعاریفی که در کتاب‌های داستان‌نویسی از انواع شخصیت‌ها ارائه شده است به تحلیل و توصیف نقش زن در حکایات پرداخته شده است. در نهایت، میزان نقش و تأثیر زن در حکایات بر اساس داده‌ها و تحلیل‌ها نتیجه‌گیری می‌شود.

هدف‌ها

هدف این پژوهش بررسی جایگاه، نقش و شخصیت زن در جامعه عصر صفوی در کتاب «محبوب‌القلوب» است.

یافته‌ها

برخی از متون ادبی از جمله محبوب‌القلوب، استعداد بررسی و نقدهای فراوانی را دارند. بویژه که نویسندگان واقع‌بین و دانشمند این کتاب، به مسایل اجتماعی زمان خود کاملاً آگاه بوده و از فضاها

غیر واقعی کم تر سخن می‌گوید؛ به گونه‌ای که که مخاطب احساس می‌کند در برابر فرد ناصح و باتجربه‌ای قرار دارد که پند او بازتاب میدان عمل و اجتماع است و با خواندن این اثر به واقعیت‌هایی از زمانه نویسنده پی می‌برد. در ادامه بیش تر از دیدگاه جامعه‌شناسی، به بررسی چند و چون نقش زنان در کتاب محبوب‌القلوب پرداخته می‌شود.

از نکات شایان توجه در این کتاب این است که نویسنده برخلاف بیش تر نویسندگان پیش از خود، توجه فراوانی به نقش زنان در اجتماع داشته و آن‌ها را در امور اجتماعی متعددی دخالت می‌دهد. اگر نگاهی به متون ارزشمندی چون گلستان سعدی بیندازیم، می‌بینیم که حتی فرد جهان‌دیده و واقع‌گرایی چون سعدی نیز در گلستان فضایی برای زنان باز نکرده و حتی در میدان تنگ حکایت‌ها نیز اجازه جولانی به آن‌ها نداده است، اما میرزا برخوردار فراهی این میدان را بازتر کرده است؛ به گونه‌ای که می‌توان ادعا کرد در میان آثار پیشینیان، بسامد نقش زن در این اثر شایان توجه است. بویژه که برخلاف بسیاری از پیشینیان، نقش‌های مثبتی را نیز برای زنان در نظر گرفته است. در ادامه، در ابتدا به بررسی کلی دیدگاه این نویسنده درباره زن و پس از آن به چند و چون نقش زن در محبوب‌القلوب پرداخته می‌شود.

نظر میرزا برخوردار درباره جایگاه زن در هستی

مهم ترین نکته‌ای که در این باب از مطالعه کتاب محبوب‌القلوب دستگیر می‌شود، این است که «زن» در دیدگاه نویسنده، برخلاف بیش تر شاعران و نویسندگان پیش از وی، جایگاهی ارجمندتر دارد. البته وی نیز به کوتاهی و نقصان عقل زنان نظر داشته است.

او در مقدمه محبوب‌القلوب، تقریباً به تفصیل درباره برکت قدم زنان و حفظ ایمان مردان به واسطه ازدواج با زنان بحث کرده و برای اثبات این مدعا از احادیثی از پیامبر اسلام (ص) بهره برده است. در این کتاب لفظ «کدخدا» را در برابر واژه «عذب» بکار برده و فردی را که همسر اختیار می‌کند، «کدخدا» می‌نامد. به باور وی:

«نظام شیرازه اوراق پرهیزگاری و انتظام سلسله دین‌داری و اطاعت اوامر مشروعه حضرت باری، تزویج و خواستگاری زنان است.» (Mirza Barkhordar, 1957)

وی با استناد به فرموده‌های پیامبر اکرم (ص) و ائمه (علیهم‌السلام) این چنین بر امر ازدواج تأکید می‌ورزد و آن را موجب صلاح جامعه می‌داند:

«از حضرات مقدسات ائمه صلوات الله علیهم اجمعین..... مأثور است که کدخدایی و محبت زنان مستوره باعث تضاعف پرتو شمع ایمان و موجب ظهور افزونی نتایج و تناسل بندگان خالق سبحان است.» (همان: ۲۶)

«از مهدنشین کشور جلالت..... حضرت محمد مصطفی(ص) منقول است که هر که زنی را در شبستان عقد و نکاح خود درآورد، متاع قافله دین و ایمان خود را از دستانداز غارت‌گری و تاراج شیاطین حفظ کرده است.» (همان: ۲۶)

هم چنین:

«و باز فرموده‌اند: کسی را تاج متابعت و قبول احکام بر سر است که عروس این امر فرخنده را در آغوش خاطر جای دهد.» (همان: ۲۶)

درباره حقوق متقابل زن و شوهر نیز از قول حضرت محمد(ص) نیز عبارت‌هایی آورده که گویای دیدگاه برابر نویسنده درباره حقوق این دو است. (همان: ۳۱)

این لحظه‌های روشن و زیبا که فراهی بر برابری یا همسانی زن و مرد پای می‌افشرد، چندان دوام نمی‌آورد و گویا برای عقب نماندن از بیش تر متقدمان و هم‌عصران خویش و یا بر اثر تربیت حاکم بر نظام فکری جامعه، در چند مورد نیز از قول ایشان مطالبی را می‌خوانیم که گویای این است که نویسنده نیز زنان را ناقص‌العقل می‌داند:

«آن‌قدر مهربانی و ملامت بر زنان مکنید که بر شما خیره شوند و در کارها با ایشان مصلحت نمایید که عزم و رای آن‌ها سست و ضعیف و عقل ایشان ناقص و خفیف است. چنان‌که حضرت می‌فرماید که: هر کس به مشورت زنان به امری مبادرت نماید، حق تعالی او را نگوئسار در جهنم اندازد.» (همان: ۳۲)

از دیدگاه میرزا برخوردار بن ترکمان فراهی ویژگی نقص عقل در زنان وجود دارد و در پایان حکایتی این ویژگی را به زنی که فرزند نیکویی نداشت، اما از او نزد همسرش حمایت می‌کرد، نسبت می‌دهد:

«و از آن‌جا که آینه خاطر زنان را غبار نقص عقل مانع پذیرفتن تمثال صور حسن و قبح مقدسات می‌باشد، مادر آن پسر بی‌سعادت را این معنی خلاف رای و طبع افتاد.» (همان: ۴۴)

در حکایت ملک سرافراز نیز می‌خوانیم که او در خواب دنیا را به شکل زنی زیبارو می‌بیند که هر لحظه او را با صدگونه ناز به خود می‌خواند، اما فرصت تمتعی به او نمی‌دهد. (نقل به مضمون، همان: ۱۲۵-۱۲۷)

در چندین مورد نیز او دنیا را به خاتون یا جمیله‌ای زیبا و فریبنده تشبیه کرده که بشر را می‌فریبد. (نقل به مضمون، همان: ۱۸۶ و ۱۲۱)

اما در مجموع، چنان‌که می‌بینیم میرزا برخوردار فراهی باوجود قایل شدن ویژگی نقص عقل برای زنان، به حضور آنان در جامعه بسیار اهمیت می‌دهد و نقش‌های بسیاری را که بیش تر آن‌ها نیز مثبت می‌باشد، به زنان اختصاص می‌دهد.

ویژگی‌های همسر از دیدگاه نویسنده‌ی محبوب‌القلوب

نویسنده محبوب‌القلوب در ضمن مطالب کتاب، بارها به ویژگی‌های یک همسر نیکو و خوب اشاره کرده است. از دیدگاه وی باید از زنی خواستگاری شود که:

«زنی خواستگاری باید نمود که چهره سدادش آراسته به خال و خط عفت بوده، در حریم پاکیزه‌گوهری و نجابت، به ناز و نعمت اعمال حسنه پرورش یافته باشد که وجود چنان زنی از جمله عطایای کامله سبحانی و زیادتی ادراک لذات مواید عمر و جوانی ست.» (همان، ۲۷)

نویسنده پیشنهاد می‌دهد و تأکید می‌کند که در امر ازدواج افراد باید:

«سعی کنند که در میان اقربا و عشایر خود کدخدایی اختیار نمایند و هرگز به وصلت بیگانه و ناجنس راضی نشوند که خواستگاری خویشان باعث تعمیر کاخ صله رحم است.» (همان)

وی مخاطبان خود را از همسری با زنانی که توان زایش ندارند، پرهیز می‌دهد و می‌گوید:

«از خواستگاری زنان عقیمه ناسازگار احتراز نمایند که باعث انقطاع رشته نتایج و خرابی خانه عافیت و رفاهیت دوجیهانی ست.» (همان)

و این‌گونه برای تأکید بر باورهای خود، به بیت زیر از شیخ اجل سعدی استناد می‌کند:

«زن بد در سرای مرد نکو هم در این عالم است دوزخ او»

(Saadi, 2007)

از دیدگاه نویسنده، بهترین زنان، کسانی هستند که:

«بهترین زنان آن است که فرزند بسیار آورد و مهر او کم و در اطاعت شوهر ثابت‌قدم بوده و در غیر حالت حیض و استحاضه و رنجوری، شوهر را از تفرّج ریاض دلگشای جماع امتناع ننماید و از شوهر چیزی نطلبد که دون استطاعت او باشد و آن‌چه شوهر به او عطا کند، چهره‌ی اختر شکر حقوق او را به خسوف کفران نعمت نپوشد و و به حفظ و حراست اسرار شوهر، جهد وافی مرعی دارد.» (Mirza Barkhordar, 1957)

بررسی نقش زن در حکایت‌ها

زن با نقش مثبت در حکایت‌های «محبوب‌القلوب»

هم چنان که پیش از این اشاره شد، در ۸۳ حکایت کتاب محبوب‌القلوب، در مجموع در ۴۱ حکایت، زنان نقش بر عهده دارند که از آن میان، در ۱۶ داستان نقش زن مثبت است و در ۱۲ حکایت هم جنبه مثبت و هم جنبه منفی شخصیت زن دیده می‌شود. ویژگی‌های مثبت زنان در محبوب‌القلوب، در این بخش از مقاله مطرح شده است:

زن با ویژگی مثبت توکل و صبر

*در حکایتی می‌خوانیم که مردی عابد به دلیل نافرمانی از مادرش به عقوبت نفرین او دچار می‌شود و به دام تهمت زنا با زنی فاحشه می‌افتد و تنها با دعای مادرش خداوند او را از عقوبت این ماجرا می‌رهاند. (نقل به مضمون، همان: ۳۶-۳۷)

در حکایت بالا، دو زن (مادر و زن فاحشه) نقش کلیدی را در سرنوشت عابد و در روند حکایت ایفا می‌کنند. آوردن دو نقش مثبت و منفی در کنش‌های این حکایت و در تغییر سرنوشت عابد، گویای دیدگاه نسبی نویسنده درباره زنان است. مادر عابد برای مجازات فرزندش صبر می‌کند و صبر و توکل او به خداوند است که دعا و نفرین او را اجابت می‌کند.

*در حکایتی دیگر می‌خوانیم که «اجامره»^۱ فرعون زنی باردار را به جای همسرش که فوت شده به بردگی می‌برند و او را بسیار می‌آزارند. این زن فرعون را نفرین می‌کند. مدتی بعد که فرعون و یارانش در نیل غرق می‌شوند، این زن نیز با عده‌ای مشغول تماشا بوده که سر بریده فرعون را آراسته به زیورآلات قیمتی روی آب می‌بیند و او جواهرات را از سر جدا می‌کند و به حکمت خداوند پی می‌برد. (نقل به مضمون، همان: ۹۴-۹۵) این زن توکل زیادی به خداوند داشته و رنج‌ها را به امید عقاب خداوند به فرعونیان تحمل می‌کرده است.

*در حکایتی نیز چنین می‌خوانیم که پیرزنی از کرده‌ها و اعمال خود در جوانی نادم و پشیمان است و توکل زیادی به بخشایش خداوند دارد. پیرزن می‌گوید: «قریب بیست سال است که هر سال یک حج می‌گذارم و عذر آن تقصیرات از درگاه مجیب‌الدعوات می‌خواهم. اگر چه تقصیرات مرا حدی و پایانی نیست، ولی کار به لطف و عنایت نامتناهی حضرت سبحانی ست.» (همان: ۶۱۸)

زن با ویژگی مثبت مقاومت، شجاعت و عدالت‌خواهی

*در حکایتی آمده است که پیرزنی از یکی از اجامره اسکندر سیلی می‌خورد و به دادخواهی نزد اسکندر می‌رود. از هیبت سخنان پیرزن هراس دردل اسکندر می‌افتد. ابیات آغازین سخنان پیرزن:

اگر پادشاهی چرا صحن ملکت
اگر نیستی شه برو تا که گردد
به جاروب فرزانی نیست سفته
گلی دیگر از باغ شاهی شکفته

(همان: ۱۸۳)

پیرزن عاقل و خردمند با تدبیری پادشاه را متوجه اهمال و اغفالی که به حال رعیت می‌شود، می‌کند. او موضوع دادخواهی خود را به گونه‌ای بیان می‌کند که گویای حال پادشاه و رعیت است و از پادشاه می‌خواهد چوپانی را که در نگهداری گوسفندش اهمال کرده، مجازات کند و حتی

* «اجامره. [آم] (از ع، ا) اجامره: جمعی است بی مفرد به معنی بوش، ارادل و اوباش.» (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۰۴۶)

پیشنهاد صد گوسفند را در برابر گوسفند گم شده‌اش نمی‌پذیرد. او پس از آن که نوشته‌ای مبنی بر گناهکار بودن چوپان از پادشاه می‌ستاند، اسکندر را به شباهتش به چوپان در سهل‌انگاری خود در نگاه داشت رعیت آگاه می‌کند و در حقیقت او را نهیب می‌زند. (نقل به مضمون، همان: ۱۸۳-۱۸۴) و در نهایت:

«اسکندر را لطایف عاقلانه آن عجزه به فکر صلاح و عاقبت‌اندیشی صلا زده، از حسیض غفلت به اوج عزم و احتیاط درآمده، عجزه را تحسین‌های بلیغ نموده، پنجاه هزار درهم به وی انعام فرموده و آن ستمکار را حکم قتل فرمود.» (همان: ۱۸۴)

زن با ویژگی مثبت بخشندگی

*در حکایتی که گویای عدالت پادشاه است، می‌خوانیم که طباحان پادشاه به اندازه «نیم دانگ» عنبر از زن همسایه عاریت گرفتند و پادشاه پس از روشن شدن موضوع، هرچه عنبر در خزانه بود، به اضافه هزار درهم نقره به زن داد و از او معذرت نیز خواست. «آن ضعیفه زبان به دعا و ثنای شهریار گشوده و...» (همان: ۱۴۰-۱۴۲).

شایان یاد است که لفظ «ضعیفه» برای خطاب به زنان در این کتاب، فراوان بکار رفته است. در این حکایت زن از لحاظ کنش، حضور چندانی ندارد و شخصیتی خنثی دارد، اما موضوع حکایت حول عدالتی است که پادشاه در حق این زن روا می‌دارد و او نیز قدردان و سپاسگزار پادشاه است. زن در این حکایت، از بخشندگی به خزانه پادشاه نیز دریغ نمی‌کند و نتیجه سخاوت خود را می‌بیند.

*در حکایتی دیگر می‌خوانیم که حاتم طایی به مصر می‌رود و در آن‌جا بانویی با سخاوت را می‌بیند. او از این همه بذل و بخشش زن تعجب می‌کند که چگونه مال و دارایی او تمام نمی‌شود و مانند چشمه‌ای جوشنده است. علت را از او جویا می‌شود. بانو شرط می‌کند که حاتم به چهار پرسش او پاسخ دهد تا بانو نیز رمز این همه بخشندگی خود را بیان کند. یکی از شرط‌های بانو این بوده که سر بریده حاتم طایی را برایش بیاورد؛ چون با وجود این همه بخشندگی بانو، حاتم از او مشهورتر است. بنابراین، به حاتم طایی حسادت می‌ورزد و می‌گوید: «حیرانم که حاتم چه می‌کند که خاص و عام هر شهر و دیار عالم معرف و ثناخوان اوصاف اویندا! مرا نایره رشک به انهدام کاخ حیاتش اشاره می‌نماید.» (همان: ۳۱۰)

حاتم در نهایت که پاسخ تمام پرسش‌ها را پیدا می‌کند، سرش را جلوی بانو خم کرده و خودش را معرفی می‌کند. ملکه وقتی این همه بخشندگی و جوانمردی حاتم را می‌بیند که حتی از بذل جان خود دریغ نمی‌دارد، به او پیشنهاد ازدواج می‌دهد. «الحال حسن جوانمردی تو محرک آن گردیده که در حباله‌ی عقد تو درآیم.» (همان: ۳۲۶)

همان گونه که خواندیم بانو زنی باسقاوت است، اما حسادت نیز در درون او وجود دارد. او در منشأ مال و اموال بی‌پایان خود را برای حاتم چنین بازگو می‌کند که با تدبیری بسیار دقیق دزد اموال خود را که میراث پدرش بوده و خود با تجارت آن را چند برابر کرده پیدا می‌کند و تسلیم پادشاه می‌کند. پادشاه نیز در عوض این درایت و زیرکی، همه اموال عابد دروغین را که در حقیقت دزد بوده به بانو تسلیم می‌کند. (نقل به مضمون، همان: ۳۲۴-۳۲۶)

*در حکایتی می‌خوانیم که پیرزنی که باد آرد او را از دستش برده بود، برای دادخواهی نزد حضرت داوود(ع) می‌آید. حضرت داوود باد را به صورت مردی پیر ظاهر می‌کند و علت این امر را جویا می‌شود. باد علت این کارش را مأموریت الهی برای نجات عده‌ای که در قایق در حال غرق شدن بودند بیان کرد و در ادامه گفت آن‌ها نذر کردند که هر کس قدری آرد برای گرفتن سوراخ قایق بیاورد، نیمی از مال خود را به آن شخص ببخشند. حضرت سلیمان شخصی را نزد اهالی آن قایق می‌فرستد و آنان نذر خود را برای پیرزن می‌فرستند. (نقل به مضمون، همان: ۵۴۳-۵۴۴)

از پیرزن پرسیدن که منشأ این مالی که به تو رسید، چه عمل خیری است؟ «عجوزه گفت: من دیروز دو قرص نان به سائلی صدقه کردم.» (همان: ۵۴۴) این زن تنگ دست است و از حق خود نمی‌گذرد، اما با وجود تنگدستی نیکوکار و بخشنده است و به فقرا نیز کمک می‌کند.

*در حکایتی می‌خوانیم که زن نجار به دفعات تخم کبوترها را برای مصرف خود برمی‌داشت. کبوترها به حضرت سلیمان شکایت بردند و حضرت سلیمان از زن نجار تعهد گرفت که دیگر این کار را نکند، اما زن نجار این کار خود را تکرار کرد. حضرت سلیمان دو دیو کریمه‌المنظر را مأمور کرد که اگر زن را در حال برداشتن تخم کبوترها دیدند او را هلاک کنند. دو دیو درحالی که زن از درخت برای برداشتن تخم کبوترها بالا می‌رفت، قصد هلاک او را کردند، اما شخصی با هیکل و شمایل ناشناخته از آسمان فرود آمد و دو دیو را با سیلی از آن‌جا دور کرد و دیوها فرار کردند. وقتی حضرت سلیمان علت این مصونیت را از زن سؤال کرد که به سبب چه عمل خیری است که از آسیب دیوها مصون ماندی؟ زن به قرص نانی که به سائل داده بود، اشاره کرد. (نقل به مضمون: ۵۴۸-۵۴۹)

در این حکایت نیز زن، نیکوکار و بخشنده است و به فقرا کمک می‌کند. او در حین برداشتن تخم کبوترها صدای سائل را می‌شنود و ابتدا به سائل می‌پردازد و سپس به سراغ تخم کبوتر می‌رود.

زن با ویژگی مثبت دانایی، دینداری و پاکدامنی

*در حکایتی می‌خوانیم که عبید کرمانی مردی بداخلاق و بدسرشت بود که زنی بسیار نیکو و عقیفه داشته که «روزی بی‌موجبی سنگی بر مغز زن زده و آن بیچاره بی‌گناه را هلاک نمود.»

(همان: ۹۱). مرد درصدد پنهان کردن حقیقت بود و می‌خواست زن را بدکار جلوه دهد؛ اما زن همسایه از روزن همه ماجرا را دیده بود و به آگاهی والی رساند (نقل به مضمون: ۹۲). زن همسایه بسیار بادرایت عمل می‌کند و ماجرا را به آگاهی والی می‌رساند. در ابتدای حکایت در وصف زن عبید چنین آمده:

«اتفاقاً وی را زنی بود صالحه و عفیفه که شب و روز در سراپرده عصمت و انقیاد شوهر نشسته و لمحهای سر از خط فرمان و سازگاری او نمی‌پیچید.» (همان: ۹۱) همان‌گونه که ملاحظه می‌فرمایید دو شخصیت اصلی این حکایت، زن همسایه و همسر عبید هستند که هر دو کنش‌های مثبت دارند.

شایان یاد است که در حکایت‌هایی که شخصیت زن دیندار حضور دارد، از آنان با ویژگی‌های «عفیفه» و «مطیعه» یاد می‌شود.

*در حکایتی دیگر چنین می‌خوانیم که مردی به شهری رسید و در آن جا «اراده کخدایی نموده، دختر عفیفه مستوره زیباجمالی را خواستگاری نمود.» (همان: ۱۱۳). پس از ازدواج قصد سفر کرد و چون در آن شهر محرم و امینی نداشت که همسرش را به امانت به او بسپارد، نزد قاضی شهر رفت و همسرش را به او سپرد. پس از چندی «قاضی روزی غافل به خانه آمده، چشمش بر آن زن افتاد.» (همان: ۱۱۴) و شیفته زن شد. زن بسیار پاکدامن و عفیف بود، تاجایی که قاضی «چون حقیقت حال و حفظ سیرت آن زن بر وی ظاهر بود، جرأت نمی‌نمود که او را از حال دل بی‌قرار باخبر سازد.» (همان: ۱۱۴) روزی قاضی از نبودن همسر خود در خانه استفاده می‌کند و به گونه‌ای زن را با خود هم‌سفره و سپس با دارویی که در غذایش ریخته او را بیهوش می‌کند، اما همین که خواست به هدف شوم خود دست یازد، عیالش به خانه بازگشت. قاضی بی‌درنگ زن را در زیرزمینی که کسی از آن خبر نداشت، پنهان کرد. زن قاضی جویای مهمان‌شان شد و قاضی گفت از وقتی به خانه آمده او را ندیده است، اما زن قاضی گفت: «او چنین زنی نبود که به حرکات بی‌پا اقدام نماید. آیا چه بر سر او آمده باشد.» (همان: ۱۱۶) بنابراین، می‌بینیم که زن قاضی هم داناست و به راحتی نمی‌پذیرد که چنین رفتار بی‌منطقی از زن تاجر سربرزند و ناگهان مفقود شود.

تاجر باز می‌گردد و قاضی می‌گوید زنت مفقود شده است، اما تاجر که به زن خود و صحت اعمال و رفتارش اعتماد کامل دارد، نزد پادشاه می‌رود و پادشاه با راهنمایی غیرمستقیم دو کودک حقیقت ماجرا را کشف می‌کند (نقل به مضمون، همان: ۱۱۵-۱۱۸).

در این حکایت نیز دو زن حضور دارند که هر دو دارای شخصیت مثبت و خوب هستند، ولی قاضی به عنوان شخصیتی هوس‌پرست معرفی شده است. هم‌چنان که اشاره شد، در حکایت یاد شده زن تاجر شخصیتی مثبت دارد و بسیار صالح و عفیف است. او با این حال، ساده لوح است و فریفته قاضی می‌شود و غذای مسموم را می‌خورد. مرد در این حکایت با وجود این که به قاضی شهر

بسیار اعتماد داشته و همسرش را به او سپرده، اما به همسرش بیش از قاضی اطمینان و اعتماد دارد.

*در حکایتی دیگر فردی به نام فرخروز، در راه جزیره پریان برای بدست آوردن یاقوت‌های کمیاب و شگفت به جهت مداوای فرزند پادشاه آنان، چند پری بسیار زیبارو می‌بیند و عاشق یکی از آن‌ها می‌شود. آن‌ها او را فریب می‌دهند و به کاخ خود می‌برند و زن زیبا او را جادو کرده و به شکل میمونی درمی‌آورد. او خود را در همین حال زجرآور در عرشه کشتی می‌بیند و زنی زیبا رو را می‌بیند که سوار بر کشتی به سمت او می‌آید. آن زن، فرخروز را از این حالت زجرآور نجات داده و به قصر خود برد. فرخروز، عاشق ملکه دوم شد. ملکه می‌گوید که آن که تو را به این روز درآورده خواهرم است که منش او با من متفاوت است. او از من بزرگ تر است و نفیسه نام دارد و جنیان او را بر حسب دشمنی که با ما دارند، جادو کرده و از دین و آیین ما به در برده‌اند (نقل به مضمون، همان: ۴۲۵-۴۲۸).

ملکه بانو زنی شجاع و داناست. او برای مقابله با عفریت لشکرکشی کرده و مدتی را نیز در حبس آنان به سر برده است و در این مدت خواهرش به سرکردگی عفریتان فرمانروایی می‌کند. ملکه بانو با یاری عده‌ای از پریان آزاد شده و خواهرش برای مجازات به او سپرده می‌شود (نقل به مضمون، همان: ۴۲۹-۴۳۰)، اما «ترحم مسلمانی سد راه، و صله‌ی رحم وسیله گشته از خونش درگذشتم.» (همان: ۴۳۰).

ملکه زنی منصف و عادل بوده و چندین نفر را از اسارت و عذاب خواهرش نجات داده است. برخلاف او، خواهرش نفیسه زنی بدذات و بدخوی و بی‌دین و کینه‌جوی بود که به دلیل هشدارهای خواهرش از او کینه به دل داشت و قصد داشت او را از بین ببرد. نفیسه برای از بین بردن فرخروز نیز نقشه کشید و نقشه خود را عملی کرد، اما در نهایت راز ناپدید شدن فرخروز فاش شد و فرخروز به حضور پادشاه آمد (نقل به مضمون، همان: ۴۳۹-۴۴۹). پادشاه با لحن بسیار محترمانه‌ای از ملکه بانو خواست که به عقد فرخروز دربیاید: «ای فرزند خجسته‌نژاد! اگرچه پیوند پری با آدمیزاد، خلاف عادت عرف و قاعده جمهور است، اما چون این جوان نکوکار به دودمان ما بسی مهربانی نموده و در عوض از منسوبان ما بسی زحمت‌های فاحش کشیده و تدارک آن به وجه دیگر مقدور نیست، چنین مصلحت دیده‌ام که موافق عقد مسلمانی سر رضا در دایره‌ی قبول او آوری.» (همان: ۴۵۱).

چنان که دیدیم دو زن که خواهر نیز بودند، دو شخصیت کاملاً متناقض با یکدیگر دارند و همین نشان‌دهنده عقیده بینابین و متعادل نویسنده نسبت به زنان است. البته، شخصیت بد نفیسه هم به این سبب است که جنیان او را از راه به در برده‌اند. یعنی نویسنده به گونه غیرمستقیم شخصیت اصلی نفیسه را نیز خوب می‌داند.

*در حکایتی دیگر چنین آمده است که پسر وزیر به جای پدرش به وزارت رسیده و با جادویی که یاد می‌گیرد، شاه را به قالب حیوانی درمی‌آورد و خودش به قالب پادشاه رفته و به جای او بر تخت می‌نشیند. بانوی حرم پادشاه که جمیله بانو نام دارد بسیار دانا و زیرک است متوجه تغییرات فاحش در رفتار و سکنات پادشاه جدید می‌شود و به او روی خوش نشان نمی‌دهد. پادشاه نیز به طریقی به قالب طوطی درآمده و به حرم راه می‌یابد و وقتی نارضایتی جمیله بانو را می‌بیند، با تدبیری با همکاری بانو پسر وزیر را به قالب اردکی درآورده هلاک می‌کند و خودش به قالب خود بازمی‌گردد (نقل به مضمون، همان: ۵۶۳-۵۶۵). در این حکایت، زیرکی جمیله بانو در فهمیدن تغییرات در رفتار پادشاه و چاره‌جویی او و عمل به تدابیر طوطی که همان پادشاه بوده باعث نجات خود و پادشاه از آن وضعیتی می‌شود. او زنی باوقار و وفادار است و فراست او باعث کنش‌های مثبت در روند داستان شد.

در حکایتی آمده است که خواجه بشیر در نزد پادشاه جایگاهی ویژه داشته است. وزیر به او حسادت کرده و در صدد تباه جلوه دادن او در نزد پادشاه است. او از پیرزنی می‌خواهد تا نشانه‌ای از زن خواجه بشیر برایش بیاورد. پیرزن حيله‌گر در ظاهر زنی فقیر به خانه خواجه می‌رود و زن خواجه لباسی را که از آن خودش بوده به او می‌بخشد. وزیر این لباس را به نشانه این که زن خواجه تبهکار است به پادشاه می‌نماید و پادشاه قصد عقوبت خواجه را می‌کند، اما زن خواجه بسیار عاقل و در عین حال با توکل است. «خاتون گفت: دغدغه نیست، من آن جامه را به رضای حق جل و علا بخشیده و خیرات کرده‌ام و وعده‌ای که ایزد تعالی درباره ارباب عطا نموده، برعکس نتیجه نخواهد بخشید و نخواهد گذاشت که به خواجه خللی رسد.» (همان: ۵۷۷). زن خواجه به نزد پادشاه می‌آید و دادخواهی ساختگی می‌سازد و از وزیر شکایت می‌کند. وقتی وزیر شهادت می‌دهد و نوشته‌ای مبنی بر نشناختن این زن می‌نویسد، زن خواجه او را رسوا می‌کند که چطور شبی را تا سحر با تو گذرانده‌ام و حالا مرا نمی‌شناسی؟ (نقل به مضمون، همان: ۵۷۸).

«زن عیاره خواست که پناه به حصار نیرنگ برده و انکار نماید..... چون نام شکنجه شنید از راه راستی درآمده گفت: از آن جا که زنان ناقص عقلند مرا تقصیری نیست.» (همان: ۵۷۸)

حکایت یاد شده را می‌توان زیر عنوان زن با ویژگی مثبت بخشندگی نیز بررسی کرد. چرا که زن خواجه تنها چیزی را که در خانه از آن خود داشته و اجازه بخشیدن آن را داشته، به پیرزن می‌بخشد.

*در حکایت «رعنا و زیبا» که یکی از اصلی‌ترین و بلندترین حکایات این کتاب است، زیبا، دختر پادشاه، نامزد پسرعمویش، رعناست. او دختری زیبا، با عفت، وفادار و عاقل است و نقش اصلی را در داستان دارد. زیبا برای تمهید مقدمات خواستگاری به رعنا کمک‌های مالی و معنوی می‌کند. رعنا پس از مرگ پدرش و رسیدن به حد رشد و بلوغ وعده پادشاهی داشته، یعنی ولی عهد بود و

عمویش که پدر زیبا هست، تا این وقت به جای او بر تخت نشسته بوده، اما به وعده خود وفا نمی‌کند و پادشاهی را به رعنا نمی‌بخشد. زیبا نیز سعی‌های وافر دارد تا رعنا بتواند با دستگاه مالی خوبی به خواستگاری بیاید و از جانب خود به او کمک‌های مالی زیادی می‌کند. اما پدر زیبا، قول ازدواج زیبا را هم به رعنا و هم به پادشاه چین می‌دهد و زیبا تصمیم به فرار با رعنا می‌گیرد. در این سفر حوادث زیادی برای زیبا پیش می‌آید که او را از رعنا جدا می‌کند. اما او هیچ جایی پا را از دایره عفت و پاکدامنی بیرون نمی‌گذارد. در ابتدا آن‌ها مجبور شدند که جداگانه از دریا گذر کنند. زیبا سوار بر قایقی شد که از آن ملاحی هوس‌پیشه بود. ملاح از همان ابتدا قصد هم‌صحبتی و مراوده با زیبا را داشت و چندین بار این قصد خود را بر زبان آورده و می‌خواست عملی کند، اما زیبا با تندی و به بدترین وجهی به او پاسخ داد و وقتی اصرار ملاح را دید با زبان و رفتاری مدبرانه هر بار این عمل را به تعویق می‌انداخت و ملاح را با حکایاتی که در تغییر نظر او به کار می‌گرفت، سرگرم می‌کرد. تا این که بالاخره شبی ملاح به خواب فرو رفت و زیبا با دیدن قایقی که به او نزدیک می‌شد، چاره‌ای اندیشید و خود را باردار جلوه داد و از صاحب قایق خواست که چون برادرش در خواب است در قایق دیگری وضع حمل کند. او به این ترتیب با تکیه بر زیرکی و دانایی خویش فرار کرد و در راه نیز به غلامی ناپاک و طرارانی بدذات برخورد و هرکدام را با تدبیر و فراستی که داشت، از سر راه خود برداشت و به شهری رسید و در نزد پیرزنی نیکوکار روزگار می‌گذراند تا این که بالاخره با تدابیری که اندیشید به وصال رعنا نایل شده و دامنش در این سفر پرخطر، از هر گونه آلودگی مصون ماند (نقل به مضمون، همان: ۵۸۳-۶۸۵).

در جستجوی زیبا، رعنا به طراران و غلام و ملاح برمی‌خورد و از سرنوشت زیبا باخبر می‌شود. «ملک رعنا گفت: از شمامه موافقت او هیچ رایحه‌تمتعی به مشام خواهشت رسید؟ ملاح گفت: آن کاشف رموز پاکیزه‌گوهری از زلال جویبار تدبیرات عاقلانه و مواعظ فرزانه شواغل ارادتم را خاموش ساخته به هیچ وجه نتوانستم که از انگبین وصالش لیبی آلوده کنم بی آن که جرعه‌ای از جام مقصودش نوشم، مسلم و مردانه از پنجه تصرفم بیرون رفت.» (همان: ۶۸۴)

* در طول سفری که زیبا با ملاح داشت هرکدام در انصراف نظر دیگری حکایاتی را بیان می‌کردند. در حکایتی از قول زیبا می‌خوانیم که کوزه‌ای، آبی تلخ داشت که از گل وجود فردی بود که به صورتی کره‌المنظر بر حضرت عیسی (ع) ظاهر شد و سرنوشت تباه خود را برای ایشان این گونه بازگو کرد که روزی بی‌عفتی کرده و به دنبال زنی راه افتادم و هرچه زن مرا با نصایح از خود می‌راند، گوش نمی‌کردم. زن به بارگاه خداوند دعا کرد که از تعرض من در امان ماند. دو دست من در دم از بازو خشک شد و لابه و زاری و توبه کردم. باز دعا کرد و دو دستم خوب شد، اما من باز هم وسوسه شدم. (نقل به مضمون، همان: ۵۹۰)

این بار «باز خواستم که دست به او رسانم. روی به جانب قبله عربی کرده، به درد و سوز بنالید. مقارن این حال زمین شکافته به تدریج در زمین فرورفتم و به صعب‌ترین حالتی جان دادم.» (همان: ۵۹۱)

در حکایت یاد شده، زن، افزون بر خصلت‌های عفت و پاکدامنی، مستجاب‌الدعوه و با توکل نیز هست.

*در حکایتی دیگر که زیبا نقل می‌کند، می‌خوانیم که پسر قصاب عاشق دختر خواجه حمید که دختری باکمال و جمال بود شد. دختر به او روی خوش نشان نمی‌داد. «من نه آن مرغم که به دام هر صیادی گرفتار آیم و نه آن نخلم که به اهتزاز هر نسیمی به حرکت درآیم.» (همان: ۶۰۶) پسر قصاب، دختر را می‌دزدد و دختر، پس از به هوش آمدن و پیش از آن که به او تعرضی برسد، به پسر می‌گوید که نامزدی در بلادی دیگر دارم و شرط می‌کنم که اگر به من تعرضی نرسانی، پیش از آنکه به نامزدم کامیابی برسانم، رایحه‌ی وصالم را به مشام تو می‌رسانم. پسر قصاب او را به جای خود برگرداند و منتظر ماند. دختر پس از عقد با نامزدش ماجرای پسر قصاب و قولی را که به او داده، بیان کرد. نامزدش گفت: چون چنین صبر و خویشتن‌داری از پسر قصاب دیده‌ای، من از تو قطع‌نظر می‌کنم و او را همان شب طلاق داد. دختر، نزد پسر قصاب شتافت. اما پسر قصاب گفت: این کار، ناجوانمردی است که حقوق مهربانی شوهرت را ندیده بگیرم. پس عذر دختر را خواست. دختر، در راه بازگشت به عده‌ای طرّار برخورد که آنان نیز قصد شومی داشتند. دختر سرگذشت خود را برای آن‌ها بازگو کرد و طرّاران وقتی حکایت را شنیدند، از سر این کار برخاسته و گفتند: هر چند دزد هستیم، اما از پسر قصاب کمتر نیستیم. (نقل به مضمون، همان: ۶۰۹)

دختر سالم و مسلم به خانه رسید و رو به همسرش گفت: «صفای نیت و استحکام عهد و پیمانم حصار حراست احوالم گشته و نقصی به دامن عافیتم ننشست.» (همان: ۶۰۹) در حکایت یاد شده شخصیت اصلی حکایت دختر است و همه کنش‌های داستان به او و تدابیرش بستگی دارد. او دختری پاکدامن و زیرک است و باور زیادی به وفای به عهد و پیمان دارد و مصونیت خود را نتیجه وفای به عهدش می‌داند.

زن با نقش مثبت وفاداری، ایثار و همراهی با شوهر

اگر چه در بیش تر حکایت‌هایی که در مدخل‌های پیش بدان‌ها اشاره شد، این خصلت را کم و بیش می‌بینیم، اما در حکایت‌های زیر، این موضوع پررنگ تر می‌باشد. در این حکایت‌ها، بیش ترین تأکید، بر همراهی زن و فرزندان با پدر خانواده است.

*در حکایتی کوتاه در محبوب‌القلوب آمده است که شخصی به نام شاپور، در نهایت فقر می‌زیست، اما با وجود داشتن عیال و اطفال باز هم به فقرا و سائلان کمک می‌کرد و زن و فرزندان

او نیز در این سیرت با او همراه و موافق بودند و با او مخالفت نمی‌کردند. «زن و فرزندان نیز قطع نظر از آن غذا نموده همه را به آن مسکین عطا کردند.» (همان: ۱۶۹)

*در حکایتی دیگر می‌خوانیم که فردی به نام عبدالله بسیار فقیر بود. «هرچند که چون سیم در کوره زحمت فقر و فاقه می‌گذاخت، تا درم و دیناری از شغل و کار مزدوری حاصل نموده صرف نفقه عیال می‌ساخت.» (همان: ۵۴۶) روزی در بازار، مردی را به سبب نپرداختن یک دینار، به دار آویخته و زجر می‌کردند. عبدالله یک دینار بدست آورده بود، همان را به مأموران داد و آن مرد را آزاد کرد. وقتی ماجرا را به همسرش گفت «زن نیز خوشوقت این مدعا گشته به شوهرش تحسین بلیغ کرد.» (همان: ۵۴۶) زن در این حکایت نیز شخصیتی همراه و همراز دارد. او حتی در شرایط سخت و در تنگنا نیز از موافقت با همسرش ابایی ندارد و در نیکویی‌های همسرش، مشوق او نیز هست.

در ادامه، عبدالله کوزه شکسته‌ای در خانه داشته، آن را به ازای ماهی گنبدیده‌ای می‌فروشد و به خانه می‌آورد. همسرش شکم ماهی را برای طبخ می‌شکافد و دو مروارید شاهوار در آن می‌یابد. آن را تسلیم شوهر می‌کند و می‌گوید این نتیجه بخشش توست. آن‌ها مرواریدها را به ۵۰ هزار درهم می‌فروشند و شب سائلی به در خانه می‌آید و عبدالله نیمی از سکه‌ها را به او می‌دهد. (نقل به مضمون، همان: ۵۴۶-۵۴۷)

زن با ویژگی مثبت کاردانی در تربیت فرزند

یکی از ویژگی‌های مثبت زنان در محبوب‌القلوب، کاردانی در تربیت فرزندان است. این مطلب از چند حکایت زیر برمی‌آید:

*در حکایتی می‌خوانیم که مردی «دو زن را سر اختیار در حلقه تصرف او بود. یکی عقیقه و مطیعه و دیگری مسلطه و شنیعه.» (همان، ۲۸) مرد، پیش از وفاتش وصیت کرد که مال و دارایی او از آن یکی از پسران است. پس از مرگ او، پسران بر سر این مدعا به نزد قاضی می‌روند. قاضی آن‌ها را نزد سه برادر باتدبیر می‌فرستد تا از آن سه برادر چاره‌جویی کنند. در ادامه می‌خوانیم که این سه برادر، به ترتیب از کوچک تر به بزرگ تر، به میزان بیش تری پیر شده‌اند. آن‌ها علت این مسئله را جویا شده و برادر بزرگ تر که از همه جوان تر بود، گفت که برادرانم زنان بدی دارند و زنان شان «باددست» و «بی‌وفا» هستند، اما «را که چنان جوان و سیاه‌موی و قوی می‌بینی هشتاد مرحله از مراحل سنین طی نموده‌ام. نهایت، زنی دارم پرده‌نشین حجله‌خانه عفت و پاکیزه‌گوهری و گلچین ریاض اطاعت و فرمانبرداری..... از این سبب است که دست خلل و پیری به گریبان وجودم نرسیده و به این سبب از برادران دیگر جوان‌ترم.» (همان، ۲۹)

در ادامه با تدبیری زیرکانه به هر سه فرزندان مرد فوت شده می‌گوید که پدر شما که چنین وصیتی کرده فردی گمراه بوده، پس باید او را از قبر بیرون آورده و بسوزانید. «آن دو برادر که از زن مسلطه بودند خواستند که قبر را شکافته پدر را بیرون بیاورند. برادر کوچک تر شمشیر کشیده گفت: والله اگر نعش پدرم را بیرون آورید، شما را بکشم. اگر مدعای شما مال است من حصه و رسد خود را به شما واگذارم، دست از این کار ناصواب بردارید.» (همان، ۳۰)

سپس خود نویسنده چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

«از تحریر این مدعا غرض آن است که هر فرزندی که از زن ناسازگار بی‌وفا باشد، به اشاره اقتضای ذات نامستعد مادر خود بی‌نصیب نعمت خوان صلاح و سداد باشد و به تیشه شرارت قصر نام و ننگ پدر را از پای اندازد و فرزندی که از زن عفیفه تولد یابد، جان را نثار راه خیراندیشی و نیک‌نامی پدران سازند و به ارتکاب اعمال غیرحسنة نپردازند.» (همان، ۳۰)

*در حکایتی دیگر آمده است که زالی در تربیت فرزندش بسیار خردمندانه عمل می‌کند و از نتیجه تربیت او، فرزندش دعای خیر در حق دیگران را یاد می‌گیرد و از همین راه به مقام و جایگاهی نیکو در نزد پادشاه می‌رسد. (نقل به مضمون، همان: ۱۸۷-۱۸۹)

زن با ویژگی مثبت پندآموزی

*در حکایتی از محبوب‌القلوب، عشق و دلدادگی به زن، مایه اصلی حکایت را تشکیل می‌دهد. گازی برای شستن رخت به لب آب می‌آید و کیبوتری بر سر شاخساری می‌بیند. کیبوتر در اندک مدتی به شکل زنی زیبارو درمی‌آید. گازر شیفته او می‌شود، اما دوباره کیبوتری دیگر به شکل زیبارویی بر او جلوه‌گر می‌شود و این بار گازر به معشوق نخست بی‌توجهی کرده و عاشق آن زیباروی دیگر می‌شود. این عمل تا سه بار تکرار می‌شود و هر بار گازر به معشوق قبلی که با او صحبت از عشق و دلدادگی داشته بی‌توجهی می‌کند. در نهایت، «هر سه متفق و هم داستان شده گفتند: ای نادان رموز یاری و ای بی‌خبر اسرار وفاداری، شرمت نمی‌آید و حیا مانع نمی‌گردد که هر ساعت، بوقلمون طبعت را به رنگی جلوه می‌دهی و هر دم سر را در بالشت خیالی می‌نهی؟...» (همان: ۳۲۰) هر سه او را ترک می‌کنند و گازر هر روز به آن جا می‌آید و با حسرت و بی‌حصول بازمی‌گردد. (همان)

زن با نقش منفی در محبوب‌القلوب

زن با نقش منفی حسادت، حيله‌گری، هوسرانی و بی‌دینی (نماد نفس)

از میان ۴۱ حکایتی که در محبوب‌القلوب، زنان در آن نقش اصلی یا فرعی دارند، در ۲۰ حکایت نقش منفی دارد و از مجموع آن‌ها، در ۱۲ حکایت هم جنبه مثبت و هم جنبه منفی شخصیت زن دیده می‌شود. این ویژگی‌های منفی در این بخش از مقاله مطرح شده‌اند.

* در حکایتی زن صاحبخانه از همسرش می‌خواهد که امانتی مهمان (کیسه‌ی زر) را به او پس ندهد. او پس از این که با مخالفت و امانتداری همسرش روبه‌رو می‌شود و با وسوسه کردن و نصیحت نیز نمی‌تواند او را با خود همراه کند، خودش دست به کار شده و قصد کشتن مهمان را می‌کند. اما مهمان که صحبت‌های زن را شنیده، محل خواب را ترک می‌کند و پسر شرور زن که در جای مرد مهمان خوابیده بود به دست مادر تبهکارش کشته می‌شود. در ادامه زن از شدت ناراحتی و بی‌تابی سر خود را بر زمین می‌کوبد و هلاک می‌شود. (نقل به مضمون، همان: ۸۶-۸۹)

* در حکایتی دیگر، چنین آمده است که مردی جواهرفروش به وسیله دو زن فریب می‌خورد و بخش زیادی از دارایی‌اش را از دست می‌دهد. «دو زن به آراستگی تمام آمدند؛ یکی طفل شیرخواری در آغوش داشت و دیگری بغچه‌ای در دست، به در دکان جواهرفروش نشستند. آن که کودکی را در آغوش داشت، مقداری اشرفی از جیب بیرون آورده و به دیگری داد و گفت این‌ها را بابت چیزهایی که دیروز از حاجی جلال قزوینی خریدیم، ببر و به او بده و بگو که بقیه را نیز صبح زود می‌آوریم، ولی جواهرآلاتی که قول داده بودی را زود تحویل بده. این دو زن جواهرفروش را به طمع می‌اندازند و او مقداری از جواهرات را برای نمونه به یکی از آن‌ها می‌دهد تا برود و اهل خانه آن را ببینند و او زودتر با پول برگردد. اما زنی که به عنوان گرو نزد جواهرفروش مانده بود نیز با حقه‌ای از آن جا فرار کرد. (نقل به مضمون، همان: ۱۰۶)

* در حکایت ملک سرافراز نیز می‌خوانیم که او در خواب، دنیا را به شکل زنی زیبارو می‌بیند که هر لحظه او را با صدگونه ناز به خود می‌خواند، اما فرصت تمتعی به او نمی‌دهد. (نقل به مضمون، همان: ۱۲۵-۱۲۷) یعنی دنیا را نمادی از زن بی‌وفا و فریب‌کار می‌داند.

* هم چنین، در حکایتی طولانی که بلندترین داستان این کتاب پس از داستان «رعنا و زیبا» می‌باشد، دختری به نام جهان‌آرا و ازدواج او که دختر پادشاه جنیان است، کنش‌های زیادی را در حکایت بوجود می‌آورد. جهان‌آرا که از طبقه پریان است، به شکل کبوتری در دام صیاد اسیر بوده و گنجور عابد او را نجات می‌دهد و شیفته او می‌شود. پدر جهان‌آرا شرط کرده که او را به ازدواج کسی درآورد که خودش بخواهد. یاقوت شاه پدر جهان‌آرا دو وزیر دارد یکی شمسه نام و نیکوکار و دیگری قهقهه نام و تبهکار و از طبقه جنیان که مدام در حال توطئه علیه شمسه و گنجور عابد است. قهقهه برای رسیدن به هدف هایش از جادو و راهنمایی‌های مادرخوانده‌اش صفصه بهره

می‌گیرد و در نهایت، با تدبیر شمسه، قهقهه و صفصفه هلاک می‌شوند و جهان‌آرا و گنجور ازدواج می‌کنند. (نقل به مضمون، همان: ۱۹۱-۲۶۶)

در حکایت بالا، مادر قهقهه زنی جادوگر و تبهکار است که تدابیر حيله‌گرانه‌ی او، نقشی زیاد در حوادث حکایت دارد. در همین حکایت جهان‌آرا با وجود این که نقش زیادی در کنش‌های داستان ندارد، اما محور اتفاقات و کنش‌های حکایت است و داستان حول محور ازدواج او می‌چرخد. همچنین، از لحاظ شخصیتی، دختری دانا و کاردان است و برخلاف پدرش که در ابتدا نیک و بد وزیرانش را نمی‌شناخت، دو وزیر را به خوبی می‌شناخت و گنجور را از پیش، از قصد و غرض قهقهه آگاه کرد.

※ قهقهه برای منصرف کردن نظر پادشاه در ازدواج دخترش با گنجور حکایاتی را تعریف می‌کند. در یکی از این حکایت‌ها می‌خوانیم که میمونی در خدمت پادشاه است که نزد او بسیار محبوب است. میمون برای دیدار مادرش ۶ ماه از پادشاه اجازه می‌گیرد و قرار می‌نهد که پس از شش ماه بازگردد. در بازگشت، مادرش برای نگه داشتن همیشگی پسرش او را در دام عشق به دختری به نام غزاله گرفتار می‌کند و پس از آن که میمون با همسرش قصد بازگشت به نزد پادشاه را دارد، مادر همسرش با تدبیری میمون را هلاک می‌کند تا دخترش به تنهایی و برای همیشه نزد خودش بماند. (نقل به مضمون، همان: ۲۳۱-۲۴۳)

نقش اصلی و کلیدی را در این حکایت، دو زن بازی می‌کنند و عمل هر دو برگرفته از احساسات مادرانه‌ی آن‌هاست. نمی‌توان گفت مادر دختر نقش منفی دارد؛ اما به هلاکت رساندن میمون به شیوه‌ای که حتی دخترش متوجه اصل قضیه نشود، نشان می‌دهد که بعد منفی شخصیت او بیش‌تر است. او زنی است که برای رسیدن به هدف خود به هر گونه حيله و فریبی متوسل می‌شود، اما مادر میمون در نهایت مهربانی سعی دارد فرزندش را نزد خود نگه دارد. بنابراین، او را گرفتار عشق می‌کند. برخلاف او می‌بینیم که مادر غزاله عشق را از دخترش می‌گیرد و در نهایت خودخواهی سعی دارد از هر راه ممکن دخترش نزد خودش بماند و از او دور نشود. غزاله (همسر میمون) در این حکایت شخصیتی منفعل دارد و سرنوشت او به دست دو مادر دستخوش تغییر است. افزون بر این، او شخصیتی خنثی دارد یعنی نه مثبت است و نه منفی.

※ در حکایتی دیگر از محبوب القلوب، خواجه‌ای غلامی داشت به نام شاه‌منصور. خواجه او را بسیار دوست داشت و غلام نیز با خدمات شایسته دل صاحب خود را بدست می‌آورد. زن خواجه و سایر خدمتکاران به جایگاه غلام حسادت ورزیده و در پی آن شدند تا او را از بین ببرند. زن خواجه هنگامی که شاه‌منصور بیمار شده بود، قدری مومیایی آغشته به زهر برای او فرستاد؛ اما غلام بهبود یافت و نیازی به مومیایی پیدا نکرد. او مومیایی را در جیب خود همراه داشت تا این که برحسب اتفاق حادثه‌ای برای فرزند خواجه پیش آمد و غلام مومیایی را برای مداوا به کودک داد و کودک در

دم هلاک شد. (نقل به مضمون، همان: ۲۸۱-۲۸۲) شاه منصور پس از عقوبت‌ها و شکنجه‌هایی که پس از هلاک کودک می‌بیند، از آن‌جا طرد می‌شود.

* شاه‌منصور رویدادهای بسیاری را پشت سر می‌گذارد و در بیش تر آن‌ها، زن یا زنانی هستند که سرنوشت او با کنش آن‌ها تغییر پیدا می‌کند. او مادرخوانده پیری دارد و پس از ماجرای کشته شدن کودک، نزد او می‌رود. اما زن جوانی که باوجود داشتن شوهر، با پسر پیرزن نیز عشق می‌بخت، هر شب به گمان این‌که شاه‌منصور معشوقش است، به بالین او می‌آمد و پیرزن بیدار می‌شد و به گمان این‌که دزد است، به بام می‌رفت و ماجراهای زیادی را می‌آفرید. زن جوان باوجود این‌که همسرش از ماجرای عشق او بو برده بود، باز هم به سادگی و با ترفندهای تغافل، شوهرش را می‌فریفت و به بالین شاه‌منصور می‌آمد. در نهایت، پسر پیرزن بعد از چند شب بازگشت و باز هم پیرزن به گمان دزد، بر بام رفت و همسایگان را باخبر ساخت و آن‌ها پسر پیرزن را به گمان دزد گرفته و بردند و زن جوان از اغفال شوهرش استفاده کرده و به خانه خودش بازگشت و باز هم خود را به تغافل زد و نسبت توهم چهل سالگرا که در مردان ظهور می‌کند، به شوهرش داد و مرد نیز در نهایت، باور کرد که همه چیز ناشی از تخیل خودش بوده است. (نقل به مضمون، همان: ۲۸۲-۲۸۶) هوس‌بازی‌های زن جوان باعث شد پیرزن ساده‌لوح - که فکر می‌کرد از قدم حضور شاه‌منصور، این ماجرا رخ داده است- او را از آن‌جا طرد کند.

* در ادامه در حکایتی دیگر، شاه‌منصور عاشق کنیزکی می‌شود و کنیزک او را فریب داده به داخل خانه‌ای می‌برد که عجزه‌های جادوگر در آن‌جا زندگی می‌کند. شاه‌منصور اسیر او می‌شود و زجرهای زیادی متحمل می‌شود، اما در نهایت نیز به راهنمایی کنیزک که در اصل دختری غفیفه و پاکدامن است - که در پی جستن پسرعمویش که نامزد او بوده و به دام جادوگر افتاده- از دام عجزه جادو رها می‌شود. (نقل به مضمون، همان: ۲۹۰-۲۹۴) در این حکایت که می‌توان سبک آن را رئالیسم جادویی دانست، جادوگر پیرزنی هوس‌باز و نابکار است و در مقابل آن کنیزک است که دختری پاکدامن بوده و جادوگر او را برای رسیدن به خواسته‌های خود اجیر کرده است. کنیزک بسیار عاقل، باتدبیر و پاکدامن است و راه هلاک جادوگر را دقیق به شاه‌منصور یاد می‌دهد و هر دو نجات می‌یابند.

* در حکایتی دیگر می‌خوانیم که وزیر نااهل برای از بین بردن پادشاه از راه یکی از خاتون‌های حرم رخنه می‌کند. این خاتون، بسیار حیله‌گر و بی‌عفت و درعین حال زیرک است. او رو به وزیر چنین می‌گوید: «در امثال این کارها شتاب صورت ندارد. اکنون باز خود را در سریر وصل غنوده تصور شهریاری می‌کنم. هرگاه که ایام فرصت به قبضه مقصود درآید و دانم که وقت مقتضی ظهور این مدعاست، تو را اعلام می‌نمایم.» (همان: ۳۸۲-۳۸۳) در نهایت، رابطه این خاتون که بسیار

هوسران بود، با وزیر باعث بروز فتنه‌های بسیار و کشته شدن پادشاه، وزیر و حدود چهل نفر از خواجه‌سرایان شد. (نقل به مضمون، همان: ۳۸۵)

* این نقش منفی را در حکایت فرخ‌روز نیز می‌بینیم. نفیسه که خواهر ملکه بانوست، بر خلاف خواهرش، زنی تبهکار، حيله‌گر و بی‌دین است و بسیاری از کنش‌های داستان را رقم می‌زند.

* در حکایتی دیگر چنین آمده است که کبوتری ماده برای رهایی از چنگ شاهین به او وعده می‌دهد که هرروز صیدی برایش بیاورد تا او دردسر شکار نداشته باشد. او هم‌نوعان خود را فریب می‌داد و به بهانه جفت‌گیری به لانه شاهین می‌آورد تا طعمه شاهین شوند. تا این که روزی با شاهین در حال پرواز بودند که کبوتر خواست سرعت پرواز خود را به شاهین نشان دهد. شاهین نتوانست به او برسد. خشمگین شده و فرود آمد و به محض این که کبوتر فرود آمد، هلاکش کرد. او در ابتدا بسیار زیرکانه و باتدبیر عمل می‌کند و خود را نجات می‌دهد، اما برای نجات خود، بسیاری از هم‌نوعانش را با ترفندی حيله‌گرانه فدا می‌کند. در پایان، می‌بینیم که او حد و مرزی بین خود و شاهین قرار نداده و حتی حدود پرواز خود با شاهین را ندیده می‌گیرد و بی‌تدبیر عمل می‌کند و هلاک می‌شود. (نقل به مضمون، همان: ۵۱۰) این نقش را به هر حال کبوتری ماده بر عهده دارد.

* در حکایت دیگری که ملّاح بازگو می‌کند، چنین می‌خوانیم که فردی به نام شاپور، با دخترعمویش ازدواج کرده و پس از چندی مجبور به سفر شده و برای مدتی از همسرش جدا می‌شود. او در غربت شنید که گرجیان به وطنش حمله و پس از غارت، عده‌ای را نیز اسیر کرده‌اند. وقتی بازگشت، دید که همسرش نیز به اسارت رفته و وقتی به دنبال او رفت، او را در بدترین حالت، مشغول رقص و پایکوبی در میان عده‌ای مست و ناهوشیار دید. وقتی بیگانگان به خواب رفتند، همسرش با عده‌ای به لب آب آمده و بادیدن شوهر سابقش به او اشاره کرد که بماند و رفت و با چندین نفر از آن جماعت بازگشت و گفت: زنده‌اش نگذارید که سرکرده قبایل چندین فتنه و فساد است. گوش‌هایش را بریدند و او ناکام و با دست خالی به وطن بازگشت. اما طعنه و کنایه اطرافیان او را دوباره بر آن داشت که به دنبال آبرو و ناموس خود برود. این بار رفت و همسرش را دزدید و اما دزدان به او رسیده و با همکاری زن، او را کتک می‌زدند. در همین حال آن دو خرسی که شاپور در راه رسیدن به همسرش آن‌ها را نجات داده بود، به کمکش آمده و زن و گرجی را زخمی کرده و شاپور، هر دو را هلاک کرد. پس از آن شاپور، کنیزان را به بهایی اندک می‌فروشد و هر جا خرسی می‌بیند، می‌خرد و به صحرا برده و آزادش می‌کند. (نقل به مضمون، همان: ۶۰۱-۶۰۴) معنی این کار او این است که زنان را بی ارزش دانسته و شایسته‌ی نزدیکی نمی‌داند و در عوض خرس را که یک حیوان درنده است، باوفا و شایسته‌ی خوبی می‌داند.

* هم چنین، در حکایتی می‌خوانیم که پیرزنی در راه حج سختی‌های راه را بی‌زاد و توشه تحمل می‌کرد، علت را جویا شدند و او گفت در جوانی به دلالت ابلیس، گناهی مرتکب شده‌ام که

شرط کردم اگر از دام آن حادثه به طور دل‌خواهم نجات یابم، بیست و دو حج به جا آورم. پیرزن در جوانی به دلیل تبعیت از هوای نفس، جوانی را به اتاق خود می‌آورد و از ترس آمدن پدرش او را در صندوقچه‌ای پنهان می‌کند و وقتی در صندوقچه را باز می‌کند جوان مرده بود. او برای پنهان کردن این ماجرا از غلامی کمک می‌طلبید، اما غلام از او سوء استفاده می‌کند و قصد بی‌آبرو کردن او را دارد. دخترک را به رقص و پایکوبی دعوت می‌کند و در این مجلس در میان فاحشه‌ها زنی بود که دختر دلاک پدرش بود و او را در حمام بارها دیده بود. خواست سخنی بگوید، اما دختر جوان در هنگام مستی آن بیست و یک نفر را می‌کشد و به خانه باز می‌گردد. او عفت خود را از دست داده و در پی پوشاندن آن بود. برای این کار وقتی قرار بود با پسرعمویش ازدواج کند، کنیزکی را به جای خود نزد او فرستاد و فردای آن روز که با انکار کنیزک مواجه شد، او را در آتش سوزاند. (نقل به مضمون، همان: ۶۱۷-۶۱۸)

پیرزن می‌گوید: «قریب بیست سال است که هر سال یک حج می‌گذارم و عذر آن تقصیرات از درگاه مجیب‌الدعوات می‌خواهم. اگر چه تقصیرات مرا حدی و پایانی نیست، ولی کار به لطف و عنایت نامتناهی حضرت سبحانی ست.» (همان: ۶۱۸)

در حکایت یاد شده با دو شخصیت از یک زن مواجه هستیم؛ به بیان دیگر، این زن در این داستان شخصیتی پویا دارد. او در جوانی بسیار بی‌پروا بوده و به خاطر لحظه‌ای اطاعت از هوای نفس، جان بسیاری از آدمیان را گرفته است. او در پیری شخصیتی نادم و تواب دارد و برای بخشیده شدن، نذر بزرگی را ادا می‌کند. او نه گناه خود را سهل می‌داند و نه از لطف پروردگار ناامید است.

* از دیگر حکایت‌هایی که زن شخصیتی منفی دارد، حکایت سه زن مردم‌فریب است: «سه نهنگ بحر شیطنت و نیرنگ و سه اژدهاروش رعدمنش برق‌آهنگ، یعنی سه برهم‌زن هنگامه ناموس و ننگ و سه زن مردم‌فریب شوخ و شنگ... در فنون حيله، ابلیس را از جمله نظاره‌طلبان معرکه تلبیسات خود شمردندی...» (همان: ۶۲۱) در حمام بر سر خاتمی که یافته بودند، مناقشه می‌کردند. مادر حمامی که زنی بود که «با شمس جادو سال‌ها در یک چادر جلوه نمودی.» (همان: ۶۲۲) به آن‌ها پیشنهاد داد هر کدام از شما شوهر خود را فریب دهید و تخم افسونی در مزرعه سفاهت و حماقت او بکارید و هر کدام که نیرنگ تان قوی‌تر باشد، خاتم از آن اوست. او خاتم را در ظاهر به رسم امانت نزد خود نگاه داشت. زن قاضی، زن محتسب و زن شحنه هر سه نیرنگ‌های زیادی بکار برده و همسران خود را به وجهی شیطانی و ابلیس‌صفتانه فریب دادند. این سه زن در این حکایت هر کدام نهایت حيله و ترفند را به کار برده و هر گونه حقه‌ای را بکار بردند و همسران ساده‌لوح شان متوجه فریب آن‌ها نشدند. آن‌ها نزد عجوزه بازگشتند تا ببینند انگشتی از آن چه

کسی خواهد شد؟ اما عجزه از آن جا رفته بود. همه به یکدیگر نگاه کردند و گفتند: صد رحمت بر آن عجزه که نیرنگ او زیادتر از ما بود. (نقل به مضمون، همان: ۶۲۱-۶۳۹)

هر چهار زن در این داستان افزون بر شخصیت منفی که دارند، نقش اساسی را در کنش‌های داستان دارند و سه زن با وجود فراستی که در مقابل همسرانشان دارند، در برابر هم‌جنس خود به آسانی فریب می‌خورند.

زن با ویژگی منفی ساده‌لوحی

* در حکایتی می‌خوانیم که خواجه‌ای غلامی بی‌دین داشته که به زن عفیفه خواجه، نظر سوء داشته است. غلام احوال دلش را به زن خواجه بازگو می‌کند و وقتی با واکنش شدید او رو به‌رو می‌شود، می‌گوید که او را امتحان می‌کرده تا ببیند خواجه درباره بی‌عفتی زنش درست می‌گوید یا نه. غلام، خواجه را مردی فاحشه‌باز معرفی می‌کند و زن خواجه که با وجود پاکدامنی بسیار ساده لوح و زودباور است، به سهولت حرف‌های غلام را درباره همسرش باور می‌کند و طی نقشه‌ای که غلام طرح‌ریزی می‌کند، فتنه‌ها و قتل‌های زیادی اتفاق می‌افتد: «آن زن صادق را از راه نقص عقل، قول غلام قبول طبع افتاده از آن جا که سال‌ها گمان این مظنه به شوهر خود نداشت، اما تغییر فاحشی به احوال او راه یافت.» (همان: ۲۴۹) شایان توجه است که خواجه به سهولت حرف‌های غلام درباره همسرش را باور نمی‌کند، اما با اصرار و حيله‌گری‌ها و دروغ‌های غلام، خواجه نیز اندکی شک به دلش راه یافت و گفت: از آن جا که زنان ناقص عقل‌اند، اگر چنین باشد عجیب نیست. (نقل به مضمون، همان: ۲۴۸-۲۵۲)

زن با ویژگی منفی بی‌وفایی

* در حکایتی از محبوب‌القلوب آمده است که دختر پریان که صبیحه نام داشت، به شکل مار سپیدی در چنگال مار سیاه بود و فردی او را نجات داد و مار سیاه را هلاک کرد. او شیفته صبیحه شد و با او ازدواج کرد. صبیحه با او شرط کرده بود که به مقتضای ناچس بودن شان، هر کاری و عملی که از او سر بزنند، مرد چون و چرا نکند، اما مرد طاقت نیاورد و پس از آن که صبیحه فرزندان را به گرگ داد و یکی را در آتش انداخت و ظرف طعام را از جلوی همسرش برداشته و دور ریخت، به او اعتراض کرد. صبیحه علت کارهایش را توضیح می‌دهد، اما از او جدا می‌شود. مرد پس از آن حرفه نقاشی را یاد می‌گیرد و هربار تصاویری از همسر و فرزندانش می‌کشد و به بازار می‌برد، اما غیرت مانع از آن می‌شود که تصویر معشوق و فرزندان را بفروشد. پس آن را می‌شکند و باز می‌گردد. (نقل به مضمون، همان: ۳۱۶-۳۱۸)

در این حکایت نجات یک زن، عشق به یک زن و جدایی از یک زن بسیاری از کنش‌ها را بوجود آورده و مایه اصلی حکایت را تشکیل می‌دهد. صبیحه افزون بر بی‌وفایی، زنی مقتدر است و شرط و شروط خود را به گونه جدی بیان و به آن عمل می‌کند.

زن با ویژگی منفی غیرمنطقی بودن و مردستیزی

* در حکایتی شاه منصور شیفته مهرانگیز، دختر وزیر کشمیر، خواجه قیصر می‌شود. او پیغام عشق خود را به دختر می‌رساند. مهرانگیز چنین پاسخ می‌دهد: «شغل عشق، کار و پیشه هر بی‌سروپا نیست و به قامت هر نامقبولی تشریف داعیه این کار موافق نیاید.» (همان: ۳۲۴) مهرانگیز بسیار به مردان بدبین است و می‌گوید: «عهد کردم که تا موظف به وظیفه زندگانی باشم، دم از انکار مردان زده اسم دوستی آن‌ها نبرم.» (همان: ۳۲۵)

عشق به مهرانگیز او را مجنون کرد و دوستانش به گمان دیوانگی او را رها کردند. خواجه‌ای او را به منزل خود برد، شاه منصور از ناراحتی عشق به درمی تکیه داد و در بر مغز خواجه فرود آمد و هلاک شد. کنیزی که او را نمی‌شناخت به گمان این که شاه منصور دزد است بانگ برآورد و او را دستگیر کردند. پس از آزادی از زندان یک روز غوغایی بلند شد. دختر وزیر کشمیر در گذشته بود. (نقل به مضمون، همان: ۳۳۶-۳۴۰)

مهرانگیز دختری دانا و عاقل است و تاحدودی دارای عقاید فمینیستی است. او از مردان بیزار است و ازدواج نمی‌کند و در تجرد می‌میرد. در این حکایت کنش زیادی ندارد، اما باورهای او در رابطه بامردان، تأثیری زیاد در روند حوادث دارد. در همین حکایت نادانی کنیزی که گمان می‌کند شاه منصور دزد است، باعث به زندان افتادن او می‌شود. بنابراین، شاه منصور دست خوش حوادثی می‌شود که هر کدام به گونه‌ای با کنش‌های زنان در ارتباط است.

زن با ویژگی منفی خساست طبع

* در حکایت عجوزه گدا می‌خوانیم که عجوزه با دختر بچه ۱۰ ساله‌اش با گدایی روزگار می‌گذراند. پادشاه تصمیم گرفت دخترک را در کنف تربیت و اصلاح خود بگیرد و او را از این شغل پست دور کند. دخترک به سن ۱۴ سالگی رسید و پادشاه او را به نکاح خود درآورد و قصری نیز برای او ساخت، اما دریافت که ذات دخترک با پیشه گدایی عجین است. او هر روز نزدیک به دو ساعت را در حجره خودش با نان خشک و کیسه گدایی و وضعیتی پست می‌گذراند. (نقل به مضمون، همان: ۴۷۷-۴۷۹)

این حکایت بیش تر، حول محور شخصیت دخترک می‌گردد. او شخصیتی خسیس و دنی‌الطبع دارد و با وجود پرورش در نزد پادشاه، ذات خسیسش از او دور نشده است.

زن با ویژگی منفی ظاهرینی

* در حکایت حمام رفتن زن انوری-شاعر معروف- می‌خوانیم که زن انوری به حمام می‌رود و در آن‌جا زنان شاعران معروف به او فخر می‌فروشند و رفتاری تحقیرآمیز با او دارند. با خود فکر کرد که در شاعری چه شرافتی است که زنان شعرا با این جبروت و وقار هستند و درجه علم چه پست و بی‌ارزش است که زنان علما با این خفت و خواری زندگی می‌کنند. زن انوری ماجرای حمام را برای شوهرش بازگو کرده و شرط می‌کند که اگر شاعری را پیشه خود نکند، طلاق خود را می‌ستاند. انوری به سخنان زنش ارج می‌نهد و تلاش می‌کند تا زنش نیز مانند دیگر زنان محترم گردد. (نقل به مضمون، همان: ۵۶۷-۵۶۹)

زن انوری زنی ظاهرین است و پایه و شرافت علم و شاعری را به دلیل فخری که زنان کوتاه‌فکر به او فروختند، باهم مقایسه می‌کند. غافل از این که هر علمی ارزش و اعتباری دارد. زنان شعرا نیز در این حکایت، بسیار کوتاه‌فکر و نادان هستند. انوری به واسطه خواسته همسرش شعری ناب می‌سراید و در دربار جایگاهی ویژه بدست می‌آورد.

زن با ویژگی منفی نقص عقل

* در حکایتی می‌خوانیم که یکی از بزرگان فرزندی سفیه و بی‌خرد داشت. روی از تربیت وی برگردانده بود و به تربیت غلامی مشغول شده بود. درباره واکنش همسرش چنین آمده: «و از آن‌جا که آئینه خاطر زنان را غبار نقص عقل مانع پذیرفتن تمثال صور حسن و قبح مقدسات می‌باشد، مادر آن پسر بی‌سعادت را این معنی، خلاف رای و طبع افتاد.» (همان: ۴۴)

در حکایت بالا زن نقش کلیدی در ماجرا و در کنش‌ها ندارد. مرد صحت ادعای خود را با امتحان کردن پسر و غلام، به همسرش ثابت می‌کند. (نقل به مضمون، همان: ۴۴) زن در این حکایت شخصیتی منفی دارد و از دیدگاه نویسنده ناقص‌العقل است.

* در حکایتی دیگر که زیر ویژگی ساده‌لوحی بررسی شد، چنین آمده است که خواجه به علّت قایل شدن ویژگی نقص عقل، همسرش را شایسته‌اعمالی که از او سر زده می‌داند و سخنان غلامش را درباره بی‌عفتی همسرش باور می‌کند. (نقل به مضمون، همان: ۲۴۸-۲۵۲)

توصیفات و خصلت‌های زن در محبوب‌القلوب

صفات مثبت

ویژگی‌های مثبتی که برای زنان در محبوب‌القلوب آمده: پاکدامنی، دینداری، وفاداری، همراه بودن در تصمیم‌های شوهر، سخاوتمندی، دانایی، کاردانی، شجاعت، عدالت‌خواهی، صبر، توکل و وفاداری به عهد و پیمان است.

صفات منفی

از جمله ویژگی‌های منفی که در محبوب‌القلوب به زنان نسبت داده شده، می‌توان به این موردها اشاره کرد: حسادت، فریبکاری و حيله‌گری، هوسرانی، ظاهربینی، بی‌وفایی، خساست طبع، غیرمنطقی بودن، مردستیزی، ساده‌لوحی و بی‌دینی. ویژگی نقص عقل نیز از اندیشه‌های حاکم بر کتاب است که در داستان‌های زیادی چه از زبان شخصیت‌ها و چه از قول خود نویسنده به آن اشاره شده است. در بیش تر حکایت‌هایی که زن با ویژگی منفی حضور دارد، می‌توان زن را نماد نفس دانست.

پویایی و ایستایی شخصیت زن در محبوب‌القلوب

شخصیت‌های پویا و ایستا و نوعی:

در مجموع، در داستان‌نویسی سنتی و هم‌چنین، در حکایت‌پردازی‌های سنتی، اغلب شخصیت‌های داستان یا حکایت، شخصیتی ثابت و یکنواخت دارند. در حالی که در گونه‌های جدید داستان‌نویسی، شخصیت‌ها بیش تر پویا هستند. پیش از پرداختن بدین موضوع، یادآور می‌شود که: «شخصیت ایستا شخصیتی در داستان است که تغییر نکند یا اندک تغییری را بپذیرد.» (Mirsadeghi, 2001) «شخصیت پویا، شخصیتی است که یک ریز و مداوم در داستان، دست خوش تغییر و تحول باشد و جنبه‌ای از شخصیت او، عقاید و جهان‌بینی او یا خصلت و خصوصیت شخصیتی او دگرگون شود.» (همان: ۹۴)

«شخصیت نوعی یا تیپ، نشان‌دهنده خصوصیات گروه یا طبقه‌ای از مردم است که او را از مردم متمایز می‌کند.» (همان: ۱۰۱)

«شخصیت‌های ایستا در طول داستان متحول نمی‌شوند -گر چه ممکن است جامع هم باشند- اما شخصیت‌های پویا دچار دگرذیسی شخصیتی می‌شوند و در اثر رویدادهای داستان متحول می‌شوند.» (Mastoor, 2000)

زن با شخصیت پویا در محبوب‌القلوب

*تنها در دو داستان با شخصیت پویای زن رو به رو می‌شویم. یکی حکایتی است که در آن پیرزنی که در جوانی دختری هوسران و تابع هوای نفس بوده، به پیرزنی نادم و پشیمان تبدیل شده که افزون بر شرم و ندامت در پیشگاه خداوند، امید زیادی نیز به بخشندگی او دارد و بمنظور قبولی توبه‌اش، بیست و یک بار حج نذر کرده و در این راه بسیار استوار و باتوکل است. (Mirza

(Barkhordar, 1957)

*دیگری حکایتی است که زن خواجه که بسیار عقیف و مطیع است، تحت تأثیر سخنان غلامش که خواجه را مردی ناپاک و هوسران معرفی می‌کند، به ستیز با خواجه برمی‌خیزد و کاملاً دچار دگرگونی شخصیتی می‌شود. (نقل به مضمون، همان: ۲۴۸-۲۵۲)

زن با شخصیت ایستا در محبوب القلوب

به جز دو حکایتی که در مبحث شخصیت‌های پویا برشمردیم، در دیگر حکایت‌ها زن شخصیتی ایستا و بی‌تغییر را تا پایان حکایت دارد.

زن با شخصیت منفعل در محبوب القلوب

* در یکی از حکایت‌های محبوب القلوب، فردی به نام کشورگشا در خدمت فردی به نام خواجه سعدالله است و عاشق زن خواجه می‌شود. (با بی‌خبری از این که آن زن، زن خواجه است). شخصی موضوع را به اطلاع خواجه می‌رساند. خواجه با همسرش شرط می‌کند که هر کاری از او بخواهد، بی‌چون و چرا بپذیرد. پس زن خود را طلاق داده و با تدابیری به عقد کشورگشا در می‌آورد. کشورگشا پس از آن که متوجه شد که آن زن، همسر خواجه بوده، به او هیچ تصرفی نکرد و به بهانه دیدار پدر، آن جا را ترک کرد. پس از مدتی کشورگشا را دیدار دوباره‌ای با خواجه دست داد. او به خواجه‌اش خدمت‌های شایانی کرد و گفت: «ای خواجه، مرا هم شیرهای است در پس پرده عصمت، نذر شبستان مناکحت توست. التماس دارم که به قبول آن به جانم منت گذاری.» (همان: ۳۵۸) و خواجه مشاهده نمود که همان همسر مطلقه خودش است که کشورگشا به او تصرفی نکرده است. (نقل به مضمون، همان: ۳۵۲-۳۵۸)

چنان که می‌بینیم در برخی از حکایت‌ها، اختیار ازدواج و طلاق زنان به کلی در تصرف مردان است. زنان بدون چون و چرا به عقد کسی درمی‌آیند و یا طلاق داده می‌شوند.

* هم چنین، در حکایتی دیگر آمده است که دزدی به خانه تاجری رفت، اما در حین دزدی قدری نمک یافت و از آن چشید و به همین دلیل، حقوق نمک‌خوارگی تاجر را بر عهده خود دانست و از دزدی منصرف شد. تاجر دید که خانه آشفته است، اما چیزی دزدیده نشده است. چندی بعد جایی به جوان دزد برخورد و جوان گفت شنیده‌ام دزدی به خانه‌ات آمده و تاجر که قضیه دزدی را به کسی نگفته بود، دانست که دزد همین جوان است. علت دزدی نکردن را از او جویا شده و چون او را در رعایت حقوق نمک‌خوارگی استوار یافت، با او شرط کرد که اگر دست از دزدی بردارد، دختر عقیفه‌اش را با نیمی از مالش به او بدهد. (نقل به مضمون، همان: ۴۷۱)

در حکایت یاد شده نیز دختر نقش فیزیکی و کنش های عملی ندارد، اما از شرط تاجر می توان فهمید که اختیار و اراده ی ازدواج دختران به کل در دست مردان بوده و از خود حقوق و اراده چندان نداشته اند.

* شخصیت منفعل را در حکایتی دیگر که پیش از این شرح آن زیر عنوان زن با نقش منفی حسادت و حيله گری آمده بود، در قالب دختری به نام غزاله خواندیم. او در کنش های داستان هیچ گونه نقشی نداشت و سرنوشت او سراسر دست خوش خواسته های مادرش و تا حدی نیز مادر میمون بود. (نقل به مضمون، همان: ۲۳۱-۲۴۳)

یافته ها و نتیجه گیری

از بررسی نقش و شخصیت زن در کتاب محبوب القلوب نتایج فراوانی بدست آمد که در زیر به مهم ترین آن ها اشاره می شود:

* محبوب القلوب یکی از مهم ترین آثار داستانی کلاسیک ایران است که نزدیک به نیمی از حکایت های آن در پیوند با زن نگاشته شده اند.

* در مجموع ۴۱ حکایت از مجموع ۸۳ حکایت کتاب محبوب القلوب به گونه مستقیم یا غیرمستقیم با زن و شخصیت آن پیوند دارد.

* از مجموع بررسی های انجام گرفته پیرامون نقش و شخصیت زن در محبوب القلوب، این نکته بدست آمد که میرزا برخوردار فراهانی در پیوند با زنان، بیش تر نظری مثبت دارد. او اغلب نظرهای خود را از زبان شخصیت های مثبت ابراز می دارد. نمونه این نوع اظهار نظرهای مثبت درباره زنان را در داستان رعنا و زیبا و از زبان زیبا که شخصیتی مثبت است، می خوانیم.

در حکایت رعنا و زیبا، ملاح درباره زنان باورها و اندیشه های بسیار منفی دارد و پس از بازگو کردن حکایتی در اثبات ادعای خود، به رعنا می گوید: «من آن قدر به زنان بی اعتقادم که به صحت قول و استحکام عهد و پیمان تو مطلقاً دل ندهم و قدم در راه قبول وعده ی صدق فعل تو نمی نهم.» و بیتی را در تأکید سخنان خود می آورد:

«دل به قول و فعل زن بستن، خطا باشد خطا
عقل اگر داری مجو از زن ره و رسم وفا»
(همان: ۶۴۰)

در جایی دیگر نیز ملاح می گوید: «... خصوصاً امری که با زنان باشد، خلف وعده و شکستن پیمان، خانه زاد طبع این طبقه ی ناقص بی خرد است. تسمیر وجود زنان از آب و گل بی وفایی است...» (همان: ۵۹۸)

در همین جا و زیر همین سخنان نیز ابیاتی در تأیید و تأکید این باور آمده است:

«زن استاد است در نیرنگ و تلبیس
ز زن مکر و حیل آموزد ابلیس

ز مکر زن کسی غافل نباشد
وگر غافل بود عاقل نباشد
اگر زن را کسی بر خود دهد راه
فتد زود از سریر دولت و جاه
(همان: ۵۹۸)

در جایی نیز زیبا درباره باورهای ملاح در مورد زنان چنین می‌گوید: «همه را به یک منزله تصور نباید کرد. نیک و بد در میان همه فرقه و طایفه می‌باشد. چنان‌که مردان مختلف‌الاضاع‌اند، بعضی صادق و بعضی کاذبند، زنان یکسر بدکار و بی‌وفا نمی‌باشند. در میان ایشان اهل سعادت و نیکوکار بسیارند.» (همان: ۶۰۴)

* به نظر می‌رسد که دیدگاه میرزا برخوردار در پیوند با زن و شخصیت او در اجتماع نسبت به بسیاری از پدیدآورندگان آثار منظوم و منثور فارسی منطقی‌تر و نسبی‌تر است. گفتنی است که حتی در حکایت‌هایی که زن را ناقص‌العقل نامیده ما با شخصیت‌هایی نادان و ساده‌لوح از زنان رویارو هستیم و این‌گونه قضاوت نویسنده را تنها می‌توان بر پایه شخصیت زن در همان حکایت‌ها دانست.

* او در برخی از حکایت‌ها زنانی با شخصیت‌های مثبت و منفی را روبه‌روی هم قرار داده و به نوعی قضاوت درباره شخصیت زنان را به عهده مخاطب نهاده است. هم‌چنین، از این نکته می‌توان چنین نتیجه گرفت که منظور او از قرار دادن جنبه‌های مثبت و منفی زنان و آوردن هر دو جنبه شخصیتی آنان در حکایت‌ها، قضاوت کردن زن به عنوان یک انسان است نه به عنوان یک زن که مطلقاً خوب یا بد باشد. در نتیجه، نظر میرزا برخوردار نسبت به زنان دیدگاهی نسبی و منطقی‌تر می‌نماید.

Refrence

- Arianpoor, Y. (2008). From saba until nima, ninth edition, Tehran: zavar.
- Dekhoda, A.A.(1998). Dictionary, second edition, Tehran: university.
- Ette, H. (1977). persian literature history, translated by sadegh rezazade shafagh, Tehran: book 's translation &publication institu.
- Farahi, M. B. I. M.T. (1957). Mahboob ol gholoob, Tehran: amir kabir.
- _____ (1994). Stories of mahboob ol gholoob, tabloid and tremolo by alireza zakavati gharagezloo, Tehran: university.
- Khatami, S.A. (2001). literature history at the return era, second book, Tehran: paya.
- Mastoor, M. (2000). The short stories 's bases, first edition, Tehran: center 's publication.
- Mirsadeghi, J. (2001). Stories 's ingredient, fourth edition, Tehran: speech.
- Moeen, M. (1992). Persian dictionary, Tehran: amir kabir.

- Nafisi, S. (1965). The history of poem & prose in iran, Tehran: forooghi bookstore.
- Sadi, M. I. A. (2005). Rosary, reformed by mohammad ali forooghi, fourteenth, Tehran: amir kabir.
- Shamisa, S. (1998). Prose 's stylknown, Tehran: mitra.
- Safa, Z.A. (2010). literature history in iran, eighth edition, Tehran: ferdos.
- Zakavati gharagezloo, A.R. (2008). Iranian vulgar stories, Tehran: speech.
- Zakavati gharagezloo, A.R.(1984).” The images from life of safavi ‘s era in mirza barkhordar ibn mahmood farahi ‘s stories”. Journal of cultural cosmos, valum 6, p 25-28.
- Baziyar, M. (2013). Explanation of mahboob ol gholoob, m.s thesis, shiraz university.

